



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۰۶/۰۳

محمد مُحق

پرسش‌هایی در باره پیوند اسلام و خشونت

اسلام امروز در قفس اتهام قرار دارد و کسانی که آن را در این قفس گذاشته‌اند طالبان، داعش، و سایر گروه‌های اسلام سیاسی هستند که از نردبان آن برای رسیدن به قدرت و ثروت استفاده می‌کنند. عملکرد طالبان، داعش و گروه‌های مشابه شان موجب سرخوردگی و خشم در میان بخشی از مردم و به ویژه جوانان شده است. شماری تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند ریشه تمام این خون‌ریزی‌ها و جنایت‌ها در اسلام نهفته است و تا هنگامی که این دین باقی است این منازعه خونین هم باقی است. اگر کسی بگوید که اعمال افراط‌گرایان عوامل دیگری نیز دارد و نباید تنها به عامل دینی تقلیل شان داد، و یا می‌توان تفاسیر بهتری از اسلام ارائه کرد که به جنگ و کشتار ختم نشود، آنان برآشفته می‌شوند که این تلاش‌ها برای نجات اسلام از این تنگناست و سبب می‌شود که این دین سراسر جنایت و خون‌ریزی عمر درازتری پیدا کند. از نظر آنان اسلام حقیقی تنها اسلام داعش و طالب، و بقیه تفاسیر از اسلام سراسر ساختگی و دور از حقیقت است. آنان از اعمال طالبان و داعش به وجد، و از تلاش برای تفسیری اخلاقی و عقل‌پسند از اسلام به خشم می‌آیند، و کسانی را که در پی چنین تلاش‌هایی هستند فریبکار می‌خوانند.

در این نوشته نکاتی را در این باب به عرض می‌رسانم تا به دور از فضای تهمت و خصومت، دریچه گفتگو را بگشاییم و به روشن‌تر شدن ابعاد مختلف این قضیه کمک کنیم. انگیزه من در این جا دفاع از اسلام نیست، بلکه کمک به فهم بهتر این موضوع برای گشودن گرهی از مناقشات حاد در جامعه ماست. آنچه برای من اهمیت دارد کاهش خصومت‌ها و دشمنی‌ها، رسیدن به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، و کمک به زندگی انسان‌ها و حقوق آنان است. من گمان می‌کنم که از دامن زدن به تنش و دشمنی و از پرخاش و هیاهو به جایی نمی‌رسیم و تنها به تیره‌تر شدن فضا، گم کردن زبان تفاهم، بسته شدن روزنه‌های گفتگو و تداوم بحران در این جامعه کمک خواهیم کرد. از این رو نیاز داریم که احساسات خود را مهار کنیم، و با شیوه‌ای سنجیده در باره این مسئله و مسایلی مانند این سخن بگوییم.

۱. آیا داعش و طالبان ربطی به اسلام ندارند؟

من در مقاله‌ای جداگانه زیر عنوان: "داعش، ما و انکار مسئولیت" که چند سال قبل نوشته بودم توضیح دادم و این جا نیز مختصراً به چکیده آن مقاله اشاره می‌کنم که داعش و طالبان مسلمان هستند، و اعمالی که انجام می‌دهند ناشی از تفسیر آنان از اسلام است. انکار این نسبت و حواله دادن قضیه به توطئه‌های بیرونی و دست‌های نامسلمانان خلاف حقیقت و ناشی از عدم شجاعت اخلاقی برای قبول مسئولیت است. البته استفاده دستگاه‌های استخباراتی هم از این گروه‌ها و هم از گروه‌های غیر مذهبی به جای خود ثابت است، اما نقش درجه اول ندارد. ما در قدم نخست باید به این مرز از شجاعت اخلاقی برسیم که داعش و طالبان را مانند سایر فرقه‌ها و گروه‌های مسلمان بدانیم که امور دینی خود را از منابع اسلامی الهام می‌گیرند. این‌که بگوییم آنان مسلمان نیستند و اعمال آن‌ها هیچ ربطی به اسلام ندارد بازی کودکانه‌ای است که بهتر است پایان یابد، زیرا برای هیچ فرد منصف و عاقلی پذیرفتنی نیست.

۲. آیا تفسیر طالبان و داعش درست‌ترین تفسیر از اسلام است؟

اگر کسی بگوید که تفسیر داعش و طالبان از متون دینی تنها تفسیر ممکن و تنها تفسیر درست از آن است، نشان می‌دهد که او نه با سرشت زبان، نه با قواعد فهم متن، نه با فلسفه ذهن، و نه با هیچ دانش معتبر دیگری آشنا است، و چون سواد اندکی دارد گفتگوی علمی با او به جایی نمی‌رسد. اگر کسی با جغرافیای گسترده معرفت‌آشنایی حتی اجمالی و گذرا داشته باشد این را از مسلمات می‌داند که نه تنها همه متون، بلکه همه پدیده‌های هستی قابل تفسیرها و تاویل‌های متعددی هستند. وقتی که به متونی مهم و دوران‌سازی مانند قرآن، تورات، انجیل، اوپانیشادها، گاتاها، وداها، و یا حتی متون مهم ادبی مانند ایللیاد و ادیسه، شاهنامه فردوسی، کمدی الهی دانته و امثال آن‌ها می‌رسیم این تاویل‌پذیری برجسته‌تر می‌گردد. تاویل‌پذیری و تفسیر‌برداری متون عیبی در آن‌ها نیست، بلکه مقتضای سرشت هر متنی است که به زبان انسانی صورت‌بندی می‌شود، چه زبان گفتاری و چه زبان نوشتاری. از این لحاظ، همه متون مهم یکسان هستند و از آن‌ها در طول تاریخ تاویل‌های مختلفی به دست داده شده است، و در این میان قرآن یا سنت

منسوب به پیامبر اسلام استثنای نیستند. اگر تأویل‌پذیری متون اسلامی ایرادی باشد این ایراد متوجه تمام متون می‌شود از کهن‌ترین تا مدرن‌ترین، هر چند که دانشمندان عرصه متون به این ویژگی به چشم ایراد نمی‌نگرند.

۳. کدام تفسیر درست‌ترین تفسیر است؟

هیچ راه قطعی برای تشخیص این‌که کدام تفسیر از متون دینی، به شمول قرآن و سنت، درست‌ترین تفسیر است وجود ندارد. بهتر است از سودای ساده‌دلانه دست یافتن قطعی و نهایی به درست‌ترین تفسیر از اسلام، یا هر دین دیگری، دست بشوییم. وقتی که یک متن به لحاظ فیلولوژیک، سمبولوژیک، سمانتیک، و هرمنوتیک حاوی چندین دلالت است، و بر همه آن‌ها هم‌زمان دلالت می‌کند، نمی‌توان معین کرد که درست‌ترین دلالت کدام یک است. این البته مخصوص متون دینی نیست و بلکه دامنه آن به همه دانش‌های اجتماعی و علوم انسانی گسترده می‌شود و سخن گفتن در باره درست‌ترین تفسیر و تأویل را دشوار و گاهی ناممکن می‌گرداند. حتی علوم تجربی که ظاهراً از این حیث مشکل کمتری دارند، از چنبره پیش‌فرض‌های تأویلی که دارای ریشه‌های غیر علمی هستند رهایی ندارند. همه علوم، چه علوم متعلق به تمدن‌های باستانی، چه علوم متعلق به قرون وسطی، و چه علوم مدرن تکیه به مبانی فلسفی و پیش‌فرض‌هایی غیر علمی دارند که پارادایم مخصوص آن‌ها را تشکیل می‌دهند. بنا بر این نمی‌توان تنها با تکیه بر خود متن به این نتیجه رسید که کدام تفسیر درست‌ترین تفسیر است. این موضوع در باره متون مذهبی که معمولاً زبانی رازآلود و چند لایه دارند، به چند برابر می‌رسد. از این نظر تفسیر ابن تیمیه از اسلام با تفسیر ابن عربی، و تفسیر داعش با تفسیر عقل‌گرایان گروه‌های اسلامی مساوی است و متن با همه آن‌ها نسبت مساوی دارد. پس هیچ کدام را نمی‌توان با تکیه بر خود متن به مثابه درست‌ترین تفسیر معرفی کرد. از طریق دعوی درون‌متنی راهی به فیصله دادن این منازعه نداریم. افزون بر این، متن هیچ‌گاه تنها بازی‌گر روی‌دادهای تاریخ نبوده است، و بلکه در نسبت با سایر عوامل است که فعال می‌شود و نقشی را به عهده می‌گیرد.

۴. با تفسیرهای متعدد از اسلام چه کار کنیم؟

هنگامی که با چندین تفسیر رو به رو می‌شویم که متن به صورت یک‌سان بر هر یک دلالت دارد، در آن صورت ناگزیریم تمرکز خود را بر دستگاه‌های تأویلی و پیش‌فرض‌های هرمنوتیکی بگذاریم و بسنجیم که کدام یک درست‌ترین است، زیرا این تفاسیر زاده مبانی و پیش‌فرض‌ها هستند و نقش آن‌ها در این زمینه کلیدی است. شاید پرسیده شود که معیار سنجش این مبانی و پیش‌فرض‌ها چیست؟ راه تقریباً پذیرفتنی‌تر در این باره این است که محتویات متن، دست کم متونی مانند قرآن و سنت، را به دو بخش تقسیم کنیم، محتویات گزاره‌ای یا توصیفی، و محتویات تجویزی یا سفارشی. به زبان ساده‌تر، هست‌ها و نیست‌ها، و باید‌ها و نباید‌ها. در مورد محتویات گزاره‌ای، هست‌ها و نیست‌ها، باید عقل و داده‌های علمی را مبنا قرار بدهیم و آنچه را خلاف مسلمات علمی و عقلی یافتیم کنار بگذاریم، و از ظاهر متن درگذریم تا به تأویلی برسیم که با علم و عقل سازگار افتد. در مورد محتویات تجویزی، باید‌ها و نباید‌ها، باید به اخلاق پناه ببریم، تا هر چه را اخلاقی یافتیم پذیرفته و هر چه را غیر اخلاقی یافتیم منسوخ و کنار نهادنی بشماریم. ما با این کار میان مبانی هرمنوتیکی دست به گزینش می‌زنیم و هر دستگاه تأویلی را که به نتایج غیر اخلاقی و غیر عقلانی می‌انجامد دور می‌اندازیم، و در مقابل، هر دستگاه تأویلی را که از چنین کاستی‌هایی رنج نمی‌برد یا کمتر رنج می‌برد درست‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌شماریم.

۵. ما از کجا حق داریم که به چنین انتخابی دست بزنیم؟

آن چه به ما حق می‌دهد که از میان دستگاه‌های تأویلی به شیوه‌ای که گفته شد دست به انتخاب بزنیم، دو موضوع است، که هر دو در جای خود مهم است، یکی این است که فرایندهای تمدنی، به شمول دین و فرهنگ، برای بهبود زندگی انسانی در دو زمینه یاد شده، یعنی عقلانیت و اخلاق پدید آمده‌اند. فلسفه پیدایش تمدن این بوده است که آگاهی انسان را از دست باورهای خرافی برهاند، و رفتار او را از حالت غیر اخلاقی به حالت اخلاقی ارتقا بخشد. یعنی تمدن‌ها عمدتاً محصول تلاش جمعی انسان‌ها در این راستا هستند. پس هر دستگاه تأویلی که با این هدف همخوانی بیش‌تری داشته باشد با روح تمدن و فرهنگ انسانی، و با فلسفه وجودی ادیان و آیین‌ها، سازگاری بیش‌تری دارد. دلیل دومی که برای این انتخاب داریم نقش و کارکرد این دستگاه‌های تأویلی در زندگی انسان‌هاست. اگر ببینیم که یک دستگاه تأویلی سبب درد و رنج برای انسان می‌شود و زندگی‌شان را با مصیبت و ماتم همراه می‌سازد، و در مقابل آن دستگاه تأویلی دیگری وجود دارد که از درد و رنج انسان‌ها می‌کاهد و زمینه صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز را در میان‌شان فراهم می‌آورد، این به ما حق می‌دهد که دستگاه دوم را برگزینیم، و بلکه اخلاقاً موظفیم که به پشتیبانی از آن برخیزیم.

۶. آیا می‌توان اسلام را با سایر ادیان مقایسه کرد؟

شماری می‌گویند که مقایسه پیامبر اسلام با رهبران سایر ادیان مانند زرتشت، بودا، عیسی و دیگران، و یا مقایسه تاریخ اسلام با تاریخ سایر ادیان مانند یهودیت، مسیحیت، هندوئیسم، بودیسم و غیره، درست نیست. آنان تصور می‌کنند که تاریخ اسلام سراسر جنگ و خشونت بوده است بدون نشانه‌ای از عقلانیت، دانش و مدنیت، و تاریخ دیگر

ادیان همه صلح و محبت و زیست مسالمت‌آمیز. چنین قضاوتی قطعاً نادرست است زیرا خلاف مسلمات علم تاریخ است. خوش‌بختانه امروزه کتاب‌ها و آثار به حد کافی معتبری در اختیار داریم که نشان می‌دهد تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف چه نقشی در زندگی بشر داشته‌اند. اگر سخن از جنگ و خشونت باشد هیچ تمدن و فرهنگی را نمی‌توان یافت که از این امر مبرا باشد. تمام عیوبی که برای تاریخ اسلام برشمرده می‌شود در تاریخ سایر ادیان و فرهنگ‌ها هم وجود دارد، و همه فضایی که برای بقیه ادیان و فرهنگ‌ها برشمرده می‌شود کم و بیش در تاریخ اسلام هم می‌توان دید. از این لحاظ هیچ تفاوت بنیادی میان تاریخ اسلام و تاریخ سایر ادیان و تمدن‌ها نیست. اساساً تاریخ اسلام بخشی از تاریخ کلان‌تر بشر است، که سرشت کلی آن یک چیز است. در تمام تاریخ بشر جنگ بر سر قدرت و ثروت وجود داشته، و هم‌زمان دستاوردهای چشم‌گیری در عرصه‌های علم و هنر و دیگر فضایل نیز وجود داشته است.

۷. آیا می‌توان اسلام را از اعمال داعش و طالبان تبرئه کرد و دامنش را شست؟

در این شکی نیست که عنصر دینی یکی از عناصر عمده در کار گروه‌های افراطی مذهبی است و اگر این تکیه‌گاه قوی عقیدتی نباشد نه کسی خود را انفجار می‌دهد و نه دست به این همه خشونت می‌زند. به این علت، هر تحلیلی در باره پدیده افراطیت و تروریسم بدون در نظر گرفتن عامل دینی نادرست و خلاف واقع است. اما از آن سو، فروکاستن یک پدیده چند وجهی، مانند افراطیت و تروریسم، به یک عامل نیز غلط است. پدیده‌هایی این چنین پیچیده ریشه در فرهنگ، تاریخ، سیاست، اقتصاد و حتی گاهی جغرافیا دارد. موج ویران‌گر افراطیتی که در سرزمین‌های ما دیده می‌شود و از منابع دینی نیز تغذیه کرده است، در کانتکست منازعات کلان‌تر ژئوپلیتیک و رقابت قدرت‌های بزرگ سر برآورده است. اگر حوادث جنگ جهانی اول و دوم، دوران استعمار و شکل‌گیری نظام‌های پسا استعمار، رقابت نفس‌گیر دو اردوگاه غرب و شرق در دوران جنگ سرد، و استفاده دستگاه‌های استخباراتی منطقه‌ای و جهانی از جریان‌های افراطی نمی‌بود، امکان نداشت که ما شاهد چنین موجی از خشونت باشیم و در قرن بیست و یکم به ظهور پدیده‌های عجیب الخلقه‌ای مانند طالبان و داعش برسیم. در این باره به حد کافی اسناد و مدارک در اختیار داریم و جایی برای مناقشه نمانده است.

۸. اسلام به چه پیمانانه مسئول اعمال داعش و طالبان است؟

پاسخ آن این است: به همان پیمانانه که مسیحیت مسئول جنگ‌های صلیبی و محاکم تفتیش عقاید و جنگ‌های کاتولیک و پروتستان است. به همان پیمانانه که یهودیت و آموزه‌های توراتی مسئول آپارتاید رژیم اسرائیل و جنایات آن در غزه است. به همان پیمانانه که زرتشت و آیین او مسئول قتل عام پیروان مزدک و مانی در امپراطوری‌های ایران باستان است. به همان پیمانانه که بودا و تعالیم او مسئول قتل مسلمانان روهینگیا به دست رژیم میانمار است. به همان پیمانانه که هگل، نیچه، و هایدگر مسئول اعمال هیتلر و حزب نازی‌اند. به همان پیمانانه که مارکس و انگلس مسئول قتل صد میلیون آدم به دست استالین و مائوتسه تونگ‌اند. به همان پیمانانه که تمدن مدرن مسئول دوره استعمار، جنگ‌های جهانی و استفاده از بمب اتم است. اگر فروکاستن مارکس به اعمال استالین و مائو، فروکاستن مسیحیت به جنگ‌های صلیبی و محاکم تفتیش عقاید، و فروکاستن نیچه به اعمال هیتلر و حزب نازی نادرست است، فروکاستن اسلام و پیامبر او به اعمال طالبان و داعش هم به همان پیمانانه نادرست است.

۹. آیا تنها اسلام معنوی عارفان و صوفیان نماینده اسلام است؟

به هیچ صورت! اما عارفان و تصوف هم بخشی از دستاوردهای اسلام هستند. پیدایش همه فرقه‌ها و نحله‌ها ریشه در عوامل گوناگونی دارد، از عوامل علمی و فرهنگی گرفته تا عوامل سیاسی و اقتصادی. هم‌چنان که در دامن اسلام گروه‌های خشونت‌گستری مانند داعش و طالبان ظهور کرده یا در گذشته جلدانی مانند حجاج بن یوسف ثقفی و حاکمانی جهان‌گستر پیدا شدند که سرزمین‌ها را به نام اسلام به خاک و خون کشیدند، به همان شکل در دامن اسلام معتزله با اندیشه‌های عقل‌گرایانه و عدالت‌محورانه، حلقاتی روشن‌گر مانند اخوان الصفا، مراکزی مانند بیت الحکمه، و در کنار این‌ها عارفانی مانند مولانا و ابن عربی، فیلسوفانی مانند فارابی و ابن سینا، فقهایی مانند ابو حنیفه، دانشمندانی مانند خوارزمی و ابوریحان بیرونی، هنرمندانی مانند کمال الدین بهزاد، شاعرانی مانند فردوسی و بیدل، و بسیاری از چهره‌های علمی و فرهنگی بزرگ دنیا در دامن اسلام پرورش یافته‌اند. ما بخواهیم یا نخواهیم تاریخ بشر معجونی از همه این خوبی‌ها و بدی‌هاست. اگر کسی از تمدن اسلامی در اسپانیا، مصر، بغداد، استانبول، سمرقند، دهلی و سایر مراکز تمدنی گذشته چیزی نمی‌داند بهتر است برای افزایش سواد تاریخی‌اش به گوگل مراجعه کند.

۱۰. آیا کنار نهادن اسلام راه حل است؟

این پرسش را باید از کسانی پرسید که گمان می‌کنند هر گاه اسلام را با داعش و طالبان هم‌ردیف دانستیم، و پی‌هم به گوش مردم خواندیم که اسلام واقعی تنها اسلام داعش و طالبان است، مردم در حال اسلام را کنار گذاشته، همه روشن‌فکر می‌شوند و همدیگر را در آغوش گرفته می‌بوسند و جنگ و خشونت به پایان می‌رسد. کاشکی دنیا بر وفق همین خیالات شیرین طفلانه می‌چرخید. دین خیلی ریشه‌دارتر از این است که با اثبات نسبتش به داعش و طالب رخت بریند. سلسله تمدن‌هایی که می‌شناسیم در حدود شش هزار سال عمر دارند، اما دین بیش از صد هزار سال، زیرا انسان از روزی که به نوعی از آگاهی در باره بی‌کرانگی هستی و کرانمندی وجود محدود خود دست یافته است پیوسته با پرسش‌های بنیادین هستی‌شناختی دست به گریبان بوده است، و با همه پیش‌رفتی که علم و فلسفه کرده‌اند نتوانسته‌اند جای‌گزین دین شوند. اگر کسی وقت داشته باشد کار دانشمندان روان‌شناس را بررسی کند درخواهد یافت

که روان انسانی چنان با پرسش‌های عمیق وجودی و آگزستانسلیل درگیر است که هر دو قلمرو خودآگاه و ناخودآگاهش به نحوی در تسخیر دین قرار دارد، و بریدن از دین، اگر ممکن باشد، حد اکثر در قلمرو ضمیر خودآگاه اتفاق می‌افتد، نه ناخودآگاه، و این ناهماهنگی خود به اختلالات روانی دیگری می‌انجامد. بشر دایم از پوچ‌گرایی و نیهلیسم فرار کرده و دین را کارآمدترین راه برای رهایی از آن یافته است. این مبحث بسیار گسترده‌تر از این است و باید در جایی دیگر به آن پرداخت. ما بخواهیم یا نخواهیم دین می‌ماند و بسیار قدرتمند هم می‌ماند، و در این صورت راهی جز آشتی دادن آن با عقلانیت و اخلاق نمی‌ماند. جوامعی که به صلح و ثبات رسیده‌اند سودای برانداختن دین را کنار نهاده و در صدد سازگاری دین با آموزه‌های اخلاقی برآمده‌اند. اگر چنین توفیقی حاصل شود دین‌داران و بی‌دینان به زیست مسالمت‌آمیز دست یافته و انسان‌ها به جای ستیز و خصومت راه تفاهم و همکاری بر سر بر مشترکات را در پیش می‌گیرند.

سخن آخر:

جای انکار نیست که تاریخ دین، هر دینی، به مثابه بخشی از تاریخ بشر، شاهد جنگ‌ها و خشونت‌های فراوان بوده، و در این کار از دین به قوت استفاده شده است، همچنان‌که از سایر مقوله‌ها مانند فرهنگ، نژاد، ملیت، ایدئولوژی و غیره نیز استفاده شده است. همچنان جای انکار نیست که شمار فراوانی از دین‌داران با ابزار ساختن دین در پی دست یافتن به قدرت و ثروت برآمده و کارنامه آلوده‌ای پدید آورده‌اند، که نمونه‌هایش در جامعه ما نیز فراوانند. این واقعیت تاریخی به ما حق می‌دهد که نقد علمی و روشمند دین را یکی از ضرورت‌ها بدانیم و کارکرد آن را به پرسش بگیریم و از تلاش‌های ژرف و معتبر در این زمینه استقبال کنیم. اما از دیگر سو، تقلیل دادن نقش دین در تاریخ به کاستی‌ها و کجی‌های یاد شده و نادیده گرفتن کارکرد آن در دیگر ابعاد زندگی دور از انصاف و خلاف واقعیت است. این طرز برخورد با پدیده دین، به شمول اسلام، برخوردی ایدئولوژیک و غیر علمی است که اغلب از کم‌سودای در این زمینه ناشی می‌شود. امروزه در جهان بیش‌تر از یک میلیارد و شش صد میلیون مسلمان وجود دارد، و به گفته محققان عرصه افراط‌گرایی و تروریسم، تعداد مسلمانان افراطی از یک صد تجاوز نمی‌کند. بقیه‌شان که نود و نه در صدر را تشکیل می‌دهند مانند سایر مردمان دنیا در پی یک زندگی عادی انسانی هستند و اهمیتی به خواب و خیال‌های ایدئولوژیک گروه‌های افراطی نمی‌دهند. دور از هر گونه خردورزی است که عملکرد یک در صد را تعمیم بخشیده و ملاک داوری در باره دین و آیین نود و نه در صد دیگر بگردانیم. به جای درافکندن بحث‌های ایدئولوژیک و دعوای پرخاش‌گرانه، بهتر است به سخن کسانی گوش بدهیم که کارشان اعتبار علمی دارد و به معنای آکادمیک کلمه دین‌شناس هستند. منظور از دین‌شناس قطعاً ملا و شیخ نیست، زیرا آنان به شکل مقلدانه به اعتقادات خود چسبیده‌اند و آموخته‌های شان ارزش و اعتبار علمی ندارد. دین‌شناس به دانشمندی گفته می‌شود که بدور از دغدغه‌های مذهبی به پژوهش‌های بی‌طرفانه و منصفانه علمی روشمند در باره ادیان روی آورده و نتایج کار خود را با ما شریک ساخته‌اند. در این زمینه چهره‌های نام‌آوری در سطح جهان هستند که مطالعات علمی آنان در باره ادیان، ما را به فهم پدیده دین، به شمول اسلام، یاری می‌کند، و برای نمونه به دو تن اشاره می‌کنم یکی میرچا الیاده، و دیگری رودولف بولتمان. در مورد خشونت‌هایی که در تاریخ ادیان، به شمول اسلام، اتفاق افتاده است از کتاب خانم کارن آرمسترانگ، که یکی از متخصصان طراز اول در باره مطالعه ادیان است، نام می‌برم که به نام "قلمروهای خون، دین و تاریخ خشونت" چاپ شده و به برخی از زبان‌ها هم ترجمه شده است. در جهان اسلام هم نمونه‌های مشابهی از این نوع تحقیقات داریم که به کار متخصصان این رشته می‌آید.